بسم الله الرحمن الرحیم سخنرانی شماره ی 2

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا و حبیب الهنا ابی القاسم محمد و علی اله الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین

نیّت مؤمن ، بهتر از عمل اوست

یک حدیث مشهوری است از پیامبر اکرم صَلَّی اللهُ علیه و آله و سَلَّمَ که فرمودند :

(نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ‏ عَمَلِهِ‏ وَ نِيَّة الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِه‏)[[1]](#footnote-1)

نیّت انسان مؤمن در کارهایش ، بهتر از عمل اوست امّا معنای بهتر بودن و مقصود از بهتر بودن چیست؟ مقصود، اَحسَنُ الوجوه بودن است یعنی کار را به بهترین وجه انجام دهد. چون مؤمن است ایمان به خدا و آخرت دارد تصمیمش این است که کاری را که انجام می‌دهد به بهترین وجه انجام دهد امّا وقتی وارد در مرحلۀ عمل می شود موفّق نمی‌شود آن‌طور که خواسته بود انجام بدهد. فرض بفرمایید که‌ ‌انسان در شب قدر دلش می خواهد که به مسجد برود و چند ساعت بیدار بماند، دلش می خواهد با حال حضور قلب باشد و دعا را با نشاط بخواند و تلاوتِ قرآنِ با حال داشته باشد و قرآن سر بگیرد و حال نشاط و عبادت داشته باشد واقعاً قصدش این است و با این قصد می‌‌‌رود امّا وقتی وارد مسجد می‌شود کسالتی بر او عارض می‌شود و او را چرت می‌گیرد و خوابش می برد بنابراین، آن طور که دلش می خواهد نمی شود، این شخص نیّتش بهتر از عملش شده، برای این که عملش توأم شده با چرت و کسالت و مانند اینها امّا نیّتش این نبود آن عملی که در نظر داشت و تصمیم گرفته بود، عمل بدون‌چرت، عمل بدون کسالت و عمل با حضور قلب بود نیّتش این بود، امّا در مرحله ی عمل نتوانست آنچه را که در نیّت داشت پیاده کند، این شخص نیّتش بهتر از عملش است آن که مَنویّش[[2]](#footnote-2) بود بهتر شده از مَأدِیَّ بِهِ[[3]](#footnote-3) آن عملی را که آورده است آلودگی پیدا کرده امّا مَنویّش صافتر و خالصتر بود

نیّت و دوام عبادات

 این ، معنای احسن بودن است یا این که به معنای اَدوَم بودن بگیریم یعنی انسان مؤمن نیّتش این است که دائماً در حال عبودیّت و بندگی باشد و مدّت طولانی در حال عبادت باشد ولی در مرحله ی عمل نمی شود و آن طور که دلش می خواهد عمل نمی کند مثلاً آن عبادت چند ساعتی کوتاه می شود و کمتر واقع می شود مثلاً کسی فرض بفرمایید که هدفش این است که اگر خدا به من مالی و ثروتی بدهد همه ی این اموالم را یا مثلاً نود درصد آن را در راه خدا انفاق می کنم آن هم انفاق با اخلاص ، هدفش این است بعد اتّفاقاً خدا به او مالی می دهد ثروتی می دهد ولی در مقام عمل یک قدری حالت بخل در او پیدا می شود یعنی دلش نمی آید این نود درصد مالش را بدهد، می دهد امّا آن طوری که نیّت کرده بود نمی دهد مثلاً چهل درصد یا پنجاه درصد می دهد آنچه که در نظر داشت نمی دهد و در مقام دادن هم قدری آلودگیِ به ریا پیدا می کند در حالی که نیّت داشت که نود درصد مالش را بدهد و با اخلاص هم بدهد امّا وقتی که زمان عمل آمد موفّق نشد هم آن کثرت نشد و هم آن خلوص این هم معنای دوّم. در هر صورت وجوه مختلفی در بیان این روایت ذکر شده امّا شاید این دو وجهی که عرض شد یعنی احسن بودن و ادوم بودن بهتر از سایر وجوه باشد بنابراین،

 (نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ‏ عَمَلِهِ) یعنی اَحسَنُ مِن عَمَلِهِ وَ اَدوَمُ مِن عَمَلِه نیّت مؤمن ، نسبت به عمل او، دوام بیشتری دارد و همچنین نیّت مؤمن بهتر از عمل اوست زیرا در مقام عمل آن طور که مؤمن در نظر دارد واقع نمی شود.

نیّت در بیان امام باقر علیه السّلام

 و لذا در روایت داریم که به همین معنا تعبیر شده امام باقر علیه السّلام می فرمایند: (نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَیرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ يَنْوِي مِنَ‏ الْخَيْرِ مَا لَا يُدْرِكُهُ‏)[[4]](#footnote-4) زیرا انسان در نظر می گیرد کار خیر را به طور خاصّی انجام بدهد ولی در مقام عمل آن را درک نمی کند ، یعنی در مقام عمل آن چه را که نیّت کرده بود واقع نمی شود . و امام صادق علیه السّلام می فرماید : (إِنَّ الْعَبْدَ لَيَنْوِي مِنْ نَهَارِهِ أَنْ‏ يُصَلِّيَ‏ بِاللَّيْلِ‏)[[5]](#footnote-5) چه بسا انسانی در روز در نظر دارد ان شاءَ اللهُ شب که شد در عبادت، شَقُّ القَمَر می کنم، ببین در عبادت چه کار می کنم روز نیّتش این است شب که شد مشغول عبادت و تهجّد و نافله می شوم ولی شب که شد، چرت می زند و خوابش می گیرد و می خوابد و صبح از خواب بیدار می شود با اینکه نیّت داشت نماز شب بخواند و چند ساعتی بیدار بماند ولی ( فَتَغْلِبُهُ عَيْنُهُ‏) شب به چشمش غالب می شود و خوابش می گیرد و صبح بیدار می شود، این شخص ، نیّتش خوب است و خداوند همان نماز را در نامه ی عملش می نویسد حتّی نَفَسش را در خواب، برایش تسبیح می نویسد، خوابش را صدقه می نویسد این آدم نیّتش از عملش بهتر شده، برای این که اگر عمل را انجام می داد فقط این چند رکعت را می نوشتند امّا الان، علاوه بر این که این چند رکعت را در نامه ی عملش نوشتند ، نَفَسش را هم تسبیح نوشتند، خوابش را هم صدقه نوشتند این بود که نیّتش از عملش بهتر شد .

نیّت یعنی قصد واقعی

حالا معنا این نیست که انسان فقط نیّت کند و بخوابد مقصود این نیست، در این مورد که برای آدم چیزی نمی نویسند منظور این است که واقعاً می خواست نماز شب بخواند نه این که بخواهد کلاه بگذارد واقعاً مقصودش این بود که شب بیدار باشد و نماز شب بخواند اتّفاقاً خواب بر او غالب شد نه این که عمداً این کار را کرد صبح هم که بیدار شد ناراحت شد متأثّر شد که چرا این جور شد؟ من تصمیم داشتم که بیدار باشم چرا خوابم برد؟ در این مورد است که ثواب، به اَضعاف نوشته می شود و الّا آدمی که می گوید نیّت کن بعد بخواب این ثوابی ندارد. مثلاً شخصی که نیّت اقامت در مسافرت نمی کند که ده روز بماند می گوید من نیّت کردم ده روز بمانم ولی نمی خواهد ده روز بماند این شخص خیال می کند با نیّت درست می شود در حالی که اقامت در سفر یعنی نیّتش این است که ده روز یا بیشتر بماند این جا هم که نیّت کرده یعنی نیّتش و تصمیمش بر این بوده که نماز شب بخواند امّا موفّق نشده در این صورت برای این شخص همان عبادتی که در نظر داشت نوشته می شود و نفسش هم تسبیح نوشته می شود و خوابش هم صدقه است

چرا نیّت مؤمن ، بهتر از عمل اوست؟

 و حالا این سؤال، پیش می آید که چرا نیّت مؤمن ، از عمل او ، بهتر است؟ می فرمایند: چون نسبت عمل به نیّت مثل نسبت غذاست به حیات و زندگی، انسان غذا می خورد برای این که زنده بماند و حیاتش محفوظ بماند. آیا غذا بهتر است یا حیات؟ خب قطعاً حیات بهتر است، غذا مقدّمه ی حیات است، انسان از این جهت غذا می خورد که زنده بماند، این جا در بحث ما، عمل، برای این است که نیّت را تقویت کند یعنی آن چیزی که در دین مقدّس هدف است این است که جان انسان و روح انسان، یک روح الهی بشود یعنی یک روحی بشود که همیشه گرایش به خدا داشته باشد، گرایش و جذبه و کشش به آخرت داشته باشد آخر انسان می داند که بعضی از افراد هستند که اصلاً روحشان گرایش به خدا و آخرت ندارد، گرایش و جذبه و کشش نسبت به دنیا دارد، نسبت به پول، به خوردنی ها دارد جذبه و کشش، این سمتی است و شیبش به سمت دنیا است ولی بعضی از دلها و روحها واقعاً شیبش به سمت خدا و آخرت است و دین مقدّس هم می خواهد طوری انسان را بپروراند که این جان، جانی بشود که همیشه گرایش به خدا و عبادت، داشته باشد (مَیّالٌ اِلَی العِبادَةِ)

نَفسِ بازیگر!!

 برخلاف آن تعبیری که امام سجّاد علیه السّلام دارند که خدایا! این نَفسِ من (مَيَّالاً إِلَى‏ اللَّعِبِ‏ وَ اللَّهْو)[[6]](#footnote-6) نفس بازیگری شده است که همه اش میل به لهو و لعب دارد، همه اش میل به جمع آوری دنیا دارد اصلاً عشقش، این شده، این بدبختی انسان است که جان انسان طوری بشود که احساس کند که گرایش به دنیا دارد و آخرت در حاشیه واقع شده، در متن زندگی نیست، متن زندگی شده (مَيَّالاً إِلَى‏ اللَّعِبِ‏ وَ اللَّهْو) همه اش میل به سرگرمی دنیایی دارد، میل به شهوت نفسانی دارد ولی دین مقدّس می خواهد انسان را طوری بپروراند که جانش، جانی بشود که گرایش به خدا داشته باشد، این آدم نیّتش همیشه نیّت خیر است یعنی دائماً از او می جوشد که رو به خدا و آخرت برود برنامه ی عملی هم ، این نیّت آدمی را تقویت می کند یعنی هر چه انسان در مرحله ی عمل، جدّ و جهدش بیشتر شد تدریجاً آن نیّت قلبی اش شدیدتر می شود، گرایشش به خدا و آخرت بیشتر می شود 0

چگونه صفات روحی و معنوی را تقویت کنیم؟

اساساً اعمال بدنی، صفات روحی را تقویت می کند، در همه حال این طور است نه فقط در عبادت، فرض بفرمایید کسی مثلاً در اوایل کودکی یا سنّ جوانی، چندان میل به علم ندارد با زور، او را تشویقش می کنند درس بخواند، به او می گویند درس بخوان که درس خواندن برای آدم خیر پیش می آورد، این جوان اندکی میل به درس خواندن پیدا می کند، بعد وقتی که رفت مطالعه ای کرد و درسی خواند و از استاد چیزی شنید آن چه خوانده است کم کم به میلش می افزاید دوباره مطالعه کرده، دو باره میلش به علم بیشتر می شود مطالعه ی سوّم، میل شدید تر می شود مطالعه ی چهارم شدیدتر می شود تا به جایی می رسد که دیگر عشق به علم پیدا می کند و اصلاً نمی تواند از کتاب و بحث و مطالعه کناره گیری داشته باشد این همان آدمی است که اوّل تمایلش ضعیف بود ولی کم کم چون دنبال بحث و مطالعه و درس و کتاب رفته میلش به علم شدید شده. در مال هم همین جور است اوّل این جور نیست که زیاد عشق به مال داشته باشد امّا کم کم یک کسبی کرده و از آن، پولی به دستش آمده و میلش به پول بیشتر می شود، بار دوم یک مقدار بیشتر گیرش آمد میلش بیشتر می شود، روز سوم بیشتر گیرش آمد میلش بیشتر می شود کم کم به جایی می رسد که عشق به دنیا چنان سراپای وجودش را فرا می گیرد که اصلاً نمی تواند از دنیا منقطع بشود مثل یک آدمِ غرق شده در میان گِل و لجن که دیگر نمی تواند خودش را بیرون بکشد عشق به مال در او پیدا می شود که دیگر نمی تواند کنار بکشد در عبادت هم، همینطور است، انسان، اوّل میل به عبادت ندارد کم کم وادار که شد و اعمال عبادی را انجام داد، نماز واجب، نافله و روزه را انجام داد کم کم، میل به عبادت خدا و آخرت در او بیشتر می شود به جایی می رسد که دیگر نمی تواند از عبادت و بندگیِ خدا ،دست بردارد،به همین خاطر است که نیّت می شود نیّت الهی و عمل ، نیّت را تقویت می کند پس عمل از آن جهت که تقویت کننده ی نیّت است مطلوب است بنابراین نیّت که خودش هدف است بهتر از عمل خواهد بود، چون عمل، مقدّمه است همان طور که غذا تقویت می کند حیات را، عمل هم تقویت می کند نیّت قلبی و ایمان را،

اشتباه بزرگ اهل تصوّف

 به همین جهت یکی از اشتباهاتی که ارباب تصوّف دارند در همین جاست که آنها می گویند که ما وقتی به مرحله ی یقین رسیدیم دیگر احتیاج به عمل نیست، عمل تا آنجایی است که آدم به مرحله ی یقین نرسیده باشد، به مرحله ی یقین که رسید دیگر احتیاج به عمل نیست بعد این آیه را هم استشهاد می کنند (وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقينُ)[[7]](#footnote-7)‏ آیه را هم بدجور تفسیر می کنند می گویند: خدا فرموده: آن قدر بندگی کن تا یقین حاصل بشود، یقین که حاصل شد (خُذِ الغایَةَ و اترُکِ المَبادِیَ) این غایت و نتیجه را بگیر و همه چیز را ترک کن، دیگر عمل نمی خواهد چرا؟ چون به هدف رسیدی، غافل از این که اوّلاً «یقین» در اینجا، به معنای «ایمان» نیست، بلکه به معنای «مرگ» است قرآن کریم در دو جا یقین را به معنای مرگ استعمال کرده ،دو جا هم بیشتر نیست، یکجا همین آیه که در سوره ی حِجر است می فرماید: (وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقينُ) یکی هم در سوره ی مدثر است که می فرماید :(في‏ جَنَّاتٍ يَتَساءَلُون\*عَنِ الْمُجْرِمينَ‏\*ما سَلَكَكُمْ في‏ سَقَرَ\*قالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ‏\*وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكينَ‏\*وَ كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخائِضينَ\*وَ كُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّين‏ِ\*حَتَّى أَتانَا الْيَقينُ‏)[[8]](#footnote-8)

آنها در باغهاي بهشتند و سؤال مي‏كنند از مجرمان: چه چيز شما را به دوزخ فرستاد؟ مي گويند: ما از نمازگزاران نبوديم! و اطعام مستمند نمي‏كرديم! و پيوسته با اهل باطل همنشين و همصدا بوديم. و همواره روز جزا را انكار مي‏كرديم. تا زماني كه مرگ ما فرا رسيد.

روز قیامت از جهنّمی ها می پرسند: شما چرا جهنّمی شدید ؟ می گویند: ما نماز خوان نبودیم و روز قیامت را تکذیب می کردیم تا مرگ به سراغمان آمد، آن قدر در راه طغیان و عِصیان و تکذیب پا بر جا ماندیم تا مرگ به سراغمان آمد (حَتَّى أَتانَا الْيَقينُ‏)[[9]](#footnote-9) اینجا هم مراد از یقین، مرگ است پس آنهایی که می گویند یقین به معنای ایمان است و عبادت بکن تا ایمان حاصل بشود، بعد عمل را رها کن این درست نیست، مقصود آیه این نیست ، و گذشته از این اگر بنا بشود انسان بگوید من چون حالت یقین و ایمان دارم دیگر عمل نمی خواهد مثل این است که بگوید من زنده ام دیگر برای چی غذا می خورم؟ غذا برای این بود که حیات، تأمین بشود خب حیات که دارم و زنده هستم جواب این است که اگر، غذا نخوری می میری، غذا برای تمدید حیات است، غذا بخور تا حیاتت تمدید بشود همیشه و بماند اگر بگویی من زنده ام غذا را رها کن آنوقت می میری و این حیات دوام پیدا نمی کند .

رابطۀ عمل صالح و ایمان

و در بحث خودمان اعمال بدنی برای تقویت ایمان است، مادامی که اعمال بدنی به طور مرتّب،انجام می شود ایمان آدم، محفوظ است و شدّت پیدا می کند همین که اعمال بدنی ترک شد ایمان هم کم کم تضعیف می شود و از بین می‌رود اعمال بدنی که ترک شد ایمان هم رو به ضعف می رود و از بین می رود، اعمال بدنی نسبت به ایمان و نیّت مانند غذاست نسبت به حیات، همچنان که حیات احسن است از غذا، نیّت انسان هم احسن است از عمل ، چون عمل، مقدّمه است و هدف، نیّت امّا تا عمل به دنباله ی نیّت نباشد آن غایت(نیّت) از بین می رود و کم کم تضعیف می شود و نابود می شود

عملِ با توجّه ، نیّت را تقویت می کند.

 و امّا آن عملی که همیشه نیّت را تقویت می کند آن عملی است که منبعث از توجّه به همان نیّت باشد اگر عمل با توجّه انجام شد نیّت را تقویت می کند و اگر با توجّه انجام نشد، نیت را تقویت نمی کند این خیلی روشن است، آدمی که رقّت قلبی به یتیم دارد وقتی به عنوان نوازش دست به سر آن یتیم می کشد رقّتش بیشتر می شود، همان حالت عاطفه ی قلبی اش شدید تر می شود به شرط اینکه دست کشیدن به عنوان نوازش باشد امّا اگر در آن موقع که دست می کشد هیچ توجّهی به آن ندارد بی توجّه دست می کشد یعنی به عنوان نوازش نیست مثل آدمی که بر سنگی دست می کشد اگر این جوری باشد و بی توجّه باشد آن دست کشیدنِ بی توجّه، بر رقّت قلب او نمی افزاید، آن دست کشیدنِ با توجّه، به عِنوان نوازش، بر رقّت قلب می‌افزاید.

سجدۀ با توجّه،رشد آور است

 در اعمال عبادی هم همین جور است،مثلاً وقتی که ما سجده می کنیم این سجدۀ ما چه وقت، خضوع قلبی ما را شدیدتر می‌کند؟ موقعی که با حضور قلب انجام شود، با توجّه انجام شود که انسان توجّه به این دارد که وقتی سجده می‌کنم می‌خواهم در پیشگاه خدا به خاک بیفتم، بندگی و خضوع را ظاهر بسازم اگر به این نیّت سجده کند، خضوع قلبیش شدیدتر می‌شود و امّا اگر در حال سجده هیچ توجّه ندارد رفته به سجده اما فکرش توی بازار کار می‌کند، این سجده بر ایمان و تواضع قلبیش نمی افزاید ، چون این خم شدن بدن که سعادت انسان نیست اگر بنا بود این حرکت بدن و این خم شدن بدن بدون توجه آدم را به سعادت برساند همۀ ورزشکارها باید بهشتی باشند. آنها که بیشتر این کار را می کنند مرتّب خم و راست می شوند حرکات بدنی دارند، صِرف حرکت بدنی که ملاک سعادت نیست، صِرف خم شدن و برخاستن که ملاک سعادت نیست آن خم شدنی انسان را به سعادت و به قرب خدا می‌رساند که منبعث از توجّه و حضور قلب باشد و لذا اگر سجده هایی که انسان انجام می دهد با حضور قلب شد بر ایمانش و خضوعش نسبت به خدا می افزاید.

هم سجده می‌کنیم،هم گناه!!

 و این که ما چند سال است سجده می‌کنیم و هنوز حالت خضوع در پیشگاه خدا در ما پیدا نشده است، باز هم می بینیم در جادّۀ گناه و معصیت بی‌پروا می‌دویم معلوم می‌شود سجده‌های ما همه مرده بوده و با حضور قلب هم انجام نشده و الّا انسانی که یک هفته هر روز چند بار سجده کند و همیشه هم با حال توجّه باشد حتماً بعد از یک هفته انقلاب‌هایی در او پیدا می‌شود اصلاً محبتش به خدا شدید می‌شود حالت شرم و حیایش نسبت به خدا شدید می‌شود، به این سادگی تن به گناه و معصیت نمی‌دهد این که ما می‌بینیم چند سال سجده کرده‌ایم هر روز هم چند بار سجده می‌کنیم روز و شب سجده می‌کنیم و هنوز حضوع نسبت به خدا در ما پیدا نشده! این مطلب معلوم است که مردم نماز خوان در زندگی پیش خدا خضوع ندارند، اگر خضوع داشتند حتماً به ساز و آواز گوش نمی‌کردند، اگر خضوع داشتند غیبت نمی‌کردند، اگر خضوع داشتند بی حجاب نمی‌شدند اگر خضوع داشتند ربا نمی‌خوردند اگر خضوع داشتند گران فروشی نمی‌کردند ، دروغ نمی‌گفتند خضوع نیست، چرا خضوع نیست؟ در حالی که این نمازهای ما باید پرورش خضوع بدهد معلوم می‌شود همه‌اش بی‌توجه انجام می‌شود رکوع حضور قلب ندارد، سجده حضور قلب ندارد، فقط یک خم شدن و یک به زمین افتادن است اگر صِرف به زمین افتادن و برخاستن، انسان را بهشتی کند، ورزشکارها از همۀ ما بهشتی ترند برای این که آنها بیشتر خم و راست می شوند، پس آن سجده ای و آن رکوعی انسان را به قرب خدا می‌رساند و خضوع قلبی و حضور قلبی را شدیدتر می کند که این خضوع با توجه انجام شود.

باید به مقام تسلیم رسید

 خداوند متعال، به همین جهت جریان حضرت ابراهیم علیه السلام را فرمود :

 (فَلَمَّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبين‏\*وَ نادَيْناهُ أَنْ يا إِبْراهيمُ‏\*قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيا)[[10]](#footnote-10)

هنگامی که هر دو (حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام) تسلیم (فرمان الهی) شدند و ابراهیم ، پیشانی او را بر خاک نهاد، او را ندا دادیم که ..... ای ابراهیم! آن رویا را تحقق بخشیدی (و آمادۀ قربانی فرزند شدی).

همین که فرزندش را به خاک خواباند صورت فرزندش را روی خاک گذاشت خودش هم دامن به کمر زد و آستین بالا کشید کارد را که برداشت خداوند فرمود:

(قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيا)

 حالا هدف تأمین شد، هدف همین بود که حالت اسلام و تسلیم به شما ظاهر بشود و این عمل هم نشان دهندۀ تسلیم روحی شما بود. قلب شما پدر و پسر همین قدر که تسلیم شد به هدف رسیدید، آن منظور تأمین شد

(فَلَمَّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبين‏\*وَ نادَيْناهُ أَنْ يا إِبْراهيمُ‏\*قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيا)[[11]](#footnote-11)

راجع به قربانی هم فرمود :

( لَنْ يَنالَ اللَّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لكِنْ يَنالُهُ التَّقْوى‏ مِنْكُمْ )[[12]](#footnote-12)

گوشت و خون قربانی های شما به خدا نمی رسد بلکه نه گوشت های آن ها و نه خون های آن ها، هرگز به خدا نمی رسد،ولی آنچه به او می رسد، پرهیزگاری شماست.

امر قلبی شما است که به خدا می رسد و این گوسفند کشتن هم از آن نظر که نشان دهندۀ آن خضوع و تقوای قلبی است ارزش دارد و به صرف این که شما گوسفند بکشید اصلاً تقوای قلبی به خدا ندارید. صرف گوسفند کشتن و خون ریختن پیش خدا ارزش ندارد خون ریختن گذشت. گوشت فقط شکم گداها را سیر می کند و خون هم نشان می دهد آقای حاجی از مکّه آمده تا مردم بفهمند ولی به خدا مربوط نیست که نه خونش به خدا مربوطداست نه گوشتش ، آن چیزی که به خدا مربوط است چیست؟

 (يَنالُهُ التَّقْوى‏ مِنْكُمْ)

تقوای قلبی شما به خدا مربوط است اگر این ذبح گوسفند شما، منبعث از تقوای قلبی است ارزش دارد و الا ارزش ندارد

ارزش نیّت تا چه اندازه است؟

 این روایت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در میدان جهاد فرمود :

( اِنَّ قَوماً فِی المَدینَةِ شارَکُونا فِی الجِهادِ)؟

یک جمعیّتی در مدینه در خانه هایشان ماندند و به میدان جنگ نیامدند اما همۀ ایشان در ثواب جهاد با ما شریکند ، ما میدان جنگ آمدیم، تشتگی ها و گرسنگیها کشیده ایم زخم ها برداشته ایم بدنمان خونریزی کرده تلفات داده ایم ولی آنها نیامدند و در مدینه در خانه هایشان مانده اند در عین حال در ثواب جهاد با ما شریکند چرا؟ چون نیتشان این بود که با ما بیایند ولی موانعی سر راهشان رسید، یا مریض بودند یا وسائل نداشتند و خیلی هم ناراحت شدند که چرا موفق نشدیم، چون امر قلبیشان با ما یکی بوده در ثواب جهاد با ما شریکند و الا بدنشان که با اینها شریک نبود نیتشان با آنها شریک بود چون در نیت با آنها شریک بودند حضرت فرمود: تمام آنها در ثواب جهاد با ما شریکند این روایت، نشان می دهد که ارزش نیّت تا چه اندازه است.

عالِم بی اخلاص

 لذا روز قیامت سه طایفه را پیش از همه به موقف حساب می آورند:

1. (رَجُلً آتٰاهُ اللّهُ الْعِلْمَ) مرد عالِم، مردی که خدا به او علم داده بود او را به موقف حساب می آورند و می گویند، این نعمت علم را که به تو ارزانی داشتیم چه کار کردی؟ کجا مصرف کردی؟ جواب می دهد، قُمْتُ آنآءَ اللَّیْلِ وَ النَّهٰارِ مردم را شب و روز ارشاد و هدایت کردم و از نور علم و چراغ علم خودم به آنها بهره دادم بعد جواب می دهند که کَذِبتَ دروغ می گویی خدا می‌فرماید: دروغ می‌گویی ملائکه هم می گویند: دروغ می گویی، تمام آن داد و غوغا که به راه انداخته بودی برای این بود که مردم از تو تعریف کنند و بگویند: به به! عجب عالم خوبی است، عجب ناطق توانایی است تمام هَمّ و غمّت این بود که به به مردم را بخری که آن را هم به دست آوردی، دیگر از ما چه طلب داری؟ یعنی همة این کارها و داد و فریادها برای این بود که مردم بگویند به به، خب این را گفتند و تو هم اَجر خود را گرفتی، دیگر از ما چه طلب داری؟

ثروتنمد بی اخلاص

بعد هم دستة دوم را می آورند ، مرد ثروتمندی که خدا به او پول داده است به او می‌گویند: این همه به تو پول دادیم چه کار کردی؟ در کجا مصرف کردی؟ جواب می‌دهد که خدایا! انفاق کردم، از مستندان دستگیری کردم، به خاک افتاده‌ها را از خاک برداشتم جواب می‌دهند: دروغ می‌گویی، تمام این‌ها برای این بود که مردم بگویند فلانی، آدم جواد و دست و دل بازی است، بخشش دارد، برای این جهت بود خب این را که مردم گفتند، هدفت این بود که از تو تعریف کنند و تعریف کردند، دیگر از ما چه طلب داری!؟

انسان قدرتمند بی اخلاص

مرد شجاع و قهرمان و دلیری را می آورند که به میدان جهاد رفته و کشته شده می‌گویند: تو با قوّت بازوهایت که ما به تو دادیم چه کار کردی؟ می‌گوید: خدایا! از طرف تو و پیغمبرت مأمور به جنگ شدم، رفتم و جهاد کردم و کشته شدم. جواب می‌دهند: تو هم دروغ می‌گویی، برای این که نیّتت این بودکه مردم بگویند: به به! این مرد، عجب قهرمانی است! عجب مرد شجاعی است! و عجب مرد دلیر و با شهامتی است! خب مردم از تو تعریف کردند، دیگر از ما چه طلب داری؟ واقعاً سفاهت و حماقت و بدبختی انسان همین است که آدم مالش را، جانش و نیروی بدنیش را، همه را معامله کند فقط با به به مردم و سر تکان دادن مردم، فقط با همین!؟ (الٰا ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبينُ)[[13]](#footnote-13)‏

آگاه باشید، زیان آشکار همین است .

دیگر چه بدبختی از این بالاتر می شود که آدمی عمرش را صرف کند، قوای بدنیش را صرف کند، فقط برای این معاملۀ سفیهانه یعنی به به مردم

(وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَراهِمَ مَعْدُودَة)[[14]](#footnote-14)

و (سر انجام) او (یوسف) را به بهایی اندک،به چند درهم فروختند.

یوسف به آن زیبایی را فروختند و در مقابل، چند درهم بی ارزش را گرفتند.

کار،فقط برای خدا

 و لذا خداوند در قرآن کریم، روی فی سبیل الله زیاد تأکید کرده و مرتب می فرماید: فی سبیل الله - قاتِلُوا في‏ سَبيلِ اللَّهِ - جاهَدُوا في‏ سَبيلِ اللَّه‏ - أَنْفِقُوا في‏ سَبيلِ اللَّه‏ هر کاری می کنید برای فقط خدا باشد، تمام این‌ها برای این است که انسان یک رشد عقلی و یک رقاء [[15]](#footnote-15) فکری پیدا بکند یک قدری رشید و عاقل بشود، خود را و شئون وجودی خود را ارزان نفروشد، تمام حرکاتش را، سکناتش را، همه چیزش را در مقابل چه چیزی هدف بگیرد؟ در مقابلِ: اللّه، کُلُّ الْکَمٰال، کُلُّ الْجَمٰال، فقط او را هدفگیری کند.

انسان،خیلی گران قیمت است!!

 لذا مولای ما امیر المؤمنین علیه السّلام می فرماید :

(اَلٰا اِنَّهُ لَيْسَ‏ لِأَنْفُسِكُمْ‏ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا)[[16]](#footnote-16)

آگاه باشید،همانا برای جانهای شما بها و قیمتی جز بهشت نیست، پس جانتان را به جز به بهشت نفروشید .

مراقب باشید، شما خیلی گران قیمت هستید، قیمت شما بهشت خدا و رضوان خدا است، مراقب باشید خود را به غیر خدا و رضوان خدا نفروشید، خود را به پول نفروشید، خود را به مقام و ریاست چند روزة دنیا نفروشید، خود را به شهرت نفروشید، خود را با رضوان خدا معامله کن.

نیت بد، عمل را بی ارزش می کند

بقدری این مسئله ی نیّت در بی ارزش کردن و با ارزش کردن عمل، مؤثّر است که مرد مسلمان، شمشیر به دست گرفته، در رکاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به میدان جهاد رفته ،کشته شده است مردم گفتند: به به! خوشا به سعادت این مرد، واقعاً چه سعادتمند بود، شمشیر گرفت و آمد در رکاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و کشته شد، قَتِلٌ فی سبیل الله، فرشته ها گفتند: این فرد قتیل حماره است، کشتة در راه الاغ است، کشته ی در راه خدا نیست، تعجّب کردند یعنی چه؟ فرمود: شما از نیّت او خبر نداشتید، شما ظاهر را دیدید مردی به میدان آمد و شمشیر به دست گرفت و حال آن که این آدم یک الاغی در دست دشمن دیده بود چشمش آن الاغ را گرفته بود، می خواست به آن الاغ برسد، دید چاره ای ندارد جز این که صاحب آن را بکشد و الاغ را صاحب بشود، اتفّاقاً در تیر رس او واقع شد و در راه الاغ کشته شد. این قَتیٖلُ الْحِمٰار شد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن یکی را مهاجر امّ قَیس لقب داد چرا؟ چون در لشگر دشمن زنی بود به نام امّ قَیس و این فرد، می خواست به آن زن برسد بنابراین رفت تا آن مردی را که این زن در تسلط او بود را بکشد و به امّ قَیس برسد ولی در میدان جنگ کشته شد حضرت فرمود: این مُهاجر امّ قَیس است. یعنی برای خدا،نرفته چه بدبختی انسان دارد!! انسانی که می تواند به فرمودۀ قرآن

( و مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ)[[17]](#footnote-17)

و هرکس از خانۀ خود به عنوان مهاجرت به سوی خدا و پیامبر او، خارج شود، پس مرگش فرا رسد،پاداش او بر خداست.

آن کسی که از خانه اش بیرون بیاید و به قصد خدا و پیغمبر حرکت کند و اتّفاقاً مرگ، او را در یابد خدا تحویلش می گیرد

(فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ)

 خدا او را، در پناه خود جا می دهد و به او اجر عظیم می دهد. آنوقت این آدمی که می تواند به قرب خدا برسد چنان نیتش را تنزل بدهد که بخواهد به امّ قَیس برسد، بخواهد به الاغ برسد بخواهد به پول برسد، بخواهد به "به به" مردم برسد این نوع نیّت، برای آدم چقدر سفاهت و حماقت است. پناه بر خدا.

تشخیص نیت با خداست

از این گذشته، نیّت ها را هم انسان تشخیص نمی دهد که چه طور است؟ مثلاً فلان زن به مجلس روضۀ امام حسین علیه السلام آمد و آنقدر گریه کرد که آنجا اتفّاقاً مُرد، مردم می گویند: واقعاً خوش به حالش در مجلس امام حسین علیه السلام گریه کرد و مُرد حالا هیچکس از نیّت این زن خبر ندارد که به چه نیّت آمده بود؟ آیا واقعاً با اجازۀ شوهر آمده بود یا نه؟ اگر بی اجازه آمده بود طبق فرمودۀ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: این زن، ملعون است و مورد لعنت واقع شده، پس باید نیّت صحیح باشد تا به اعمال انسان ارزش بدهد و لذا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى)[[18]](#footnote-18)‏

برای هرکس، همان است که آن را قصد کرده است .

انسان به همان چیزی که در نیّت دارد، می رسد. شرف و ارزش انسان در همانی است که در نیّت دارد

(لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى)

خیلی جملۀ کوتاهی است ولی بسیار پر مغز است هر انسانی ارزش آن چیزی را دارد که در نیّت دارد، اگر نیّتش خداست ارزش به اندازۀ خداست، و اگر نیّتش الاغ است به اندازۀ الاغ است، نیّتش چیست؟ اگر یک شکم غذاست پس او همان است. امام امیرالمومین علی علیه السلام فرمودند: (کسی که تمام همّش این است که شکمش را پر کند ارزشش همان است که از شکمش خارج می شود)[[19]](#footnote-19) و بیش از این ارزش ندارد (لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى)

حقیقت انسان،همان فکر اوست

آنوقت آن شاعر عارف هم می گوید :

ای برادر تو همان اندیشه ای

ما بقی تو استخوان و ریشه ای

گر گل است اندیشۀ تو گُلشنی

ور بود خاری، تو هیمۀ گلخنی[[20]](#footnote-20)

یعنی حقیقت تو همان فکر توست و گرنه بقیّه، پوست و استخوان است، پوست و استخوان که انسان نیست، انسان همان فکر اوست، در فکر چه داری؟ اگر در فکر گُل می پرورانی گلستانی و اگر در فکر خار می پرورانی گلخنی، هیزمی هستی که تو را در آتش خانۀ حمّام باید بسوزانند.

گر گل است اندیشۀ تو گُلشنی – ور بود خاری تو هیمۀ گُلخنی

پس مقصود این که ارزش عمل انسان، به ارزش نیّت بستگی دارد.

دقّت در نیّت

بزرگان عالَم نسبت به نیّت، خیلی دقیق بوده اند. از یکی از بزرگان نقل می کنند که می خواست به عیادت کسی برود مُدام تأخیر می انداخت آقایان گفتند: چرا به عیادت فلانی نمی روی گفت: می خواهم بروم امّا هر روز نیّتم را زیر و رو می کنم می بینم خالص نیست، آلوده است مرّتب می کوشم و هر روز با خودم مبارزه می کنم که نیّتم را خالص کنم تا فقط برای خدا به عیادت او بروم، نمی شود ولی هر روز می بینم نفس به من دروغ می گوید، این نفس مکّاره است گاهی می گویم: چون ثروتمند است به عیادتش بروم ، چون زورمند است به عیادتش بروم نکند فردا خوب بشود و از من گله کند، اگر بدانم می میرد به عیادتش نمی روم. چون می دانم که فردا خوب نمی شود که از من گله کند نمی روم. این حرفها در ذهنم می آید و نیتم را آلوده می کند و لذا نمی توانم تخلیص کنم نیّتم را برای همین نمی روم .

ببین چقدر دقیق است!!

 در روایت دارد که حضرت زکریّا علیه السلام مقیّد بود با دست خودش کاری را انجام می داد و مزدی به دست می آورد و با آن اِمرار معاش می کرد روزی اجیر شده بود که دیواری را برای کسی بالا بَرَد صاحب کار برای حضرت دو تا گرده ی نان آورد و بعد، چند نفر هم به عِنوان مهمان رسیدند دیدند حضرت نشست و همۀ نان‌ها را خورد و هیچ تعارفی به آنها نکرد، تعجّب کردند و با خود گفتند عجیب است ! با سخاوت و زهد ایشان مقتضی بود که به ما تعارف کند و از این گردۀ نان انفاق کند حضرت، از این قیافۀ سؤال بر انگیز که به خود گرفته بودند متوجّه شد و فرمود : علّت این که شما را دعوت نکردم برای این بود که این دو گردۀ نان را به من داده اند که بخورم و قوّت بگیرم و برایشان کار کنم به هر مقدار که به شما می دادم همان مقدار از قوّت کارم کاسته می شد و از کارشان کم گذاشته می شد و کار خوب به صاحب کار تحویل دادن واجب است ولی به شما از این نان دادن مستحب است، به شما انفاق کردن از این نان مستحب است امّا کار خوب تحویل دادن به صاحب کار واجب است، اگر از این کار می خواستم عمل مستحبّی انجام دهم و یک قدری به شما بدهم به همان مقدار نیروی کارم کم می شد از کار صاحب کار کم گذاشته می شد ببین چقدر دقیق است، تفقّه در دین و معنایش همین است .

تفقه در دین

فرد غیر دقیق ، یک گوشۀ دین را می بیند و می گوید: دین گفته از این غذا به دیگران بده فقط همین را می بیند ولی گوشۀ دیگرش را مطالعه نمی کند و نمی سنجد هر کاری از کارهای دین تحت شرایطی یا واجب می شود یا مستحب، یا مکروه می شود یا حرام یا مباح می شود ، گاهی شرایط عوض می شود، یک کسی فقط یک گوشۀ کار را می بیند می گوید: باید اینجا این چنین باشد دیگر فکر نمی کند شرایط دیگری هم ممکن است موجود باشد که همان واجب مبدّل به حرام بشود، گاهی از اوقات همانی که از یک زاویه نگاه کنیم واجب است اگر از زاویۀ دیگر خوب نگاه کنیم همان حرام می‌شود، یا مستحب گاهی واجب می شود مردم گاهی توجه به این مطلب ندارند بلکه فقط یک گوشه ای از کار را می بینند و مثلا وقتی که فلان آدم، مستحّبی را ترک می کند چنان به او حمله می کنند مثل اینکه ترک واجب کرده، این را دقّت نمی کنند که این ترک مستحب کرده نه ترک واجب، و شرایط طوری است که وقتی به او حمله می کنند واجبش را هم ترک می‌کند پس اینجا حضرت زکریا علیه السلام همان تفقّه در دین کرده، امام فرمود مُتَفَقّه در دین باشید، خشک در دین نباشید، تفقّه داشته باشید یعنی در هر شرایطی به حسب شرایط زمانی و شرایط مکانی و شرایط شخصی ببینید که وظیفۀ شما چیست؟این تشخیص وظیفه، کار مشکلی است، و خیلی دقّت می خواهد تحقیق می خواهد تفقّه می خواهد، جمود نباید داشته باشد، اگر یک گوشه را دیده و بخواهد فقط به آن جمود داشته باشد به خطراتی بر می خورد و اینجا هم اصحاب حضرت زکریا علیه السلام خیال می کردند هر کسی نان به دستش رسید خوب است و مستحبّ است به دیگران بدهد بنابراین اعتراض کردند که چرا همۀ نان را خوردی و به ما ندادی؟! دیگر حساب نکردند این کار، یک جنبۀ دیگری هم دارد و آن جنبه ی واجبش هست، آن حضرت حساب می کند اگر از این نان بدهم قوّت کارم کم می شود و از کار صاحب کار کم گذاشته می شود آن وقت{ ترک واجب کرده‌ایم، سنّت بجا آورده ایم} اینجا اطعام کرده ای و مستحب بجا آورده ای ولی ترک واجب کرده ای و لذا تفقّه در دین کار مشکلی است که نیّت را تخلیص کند.

عمل خوب کافر، ارزش الهی ندارد!!

 به همین جهت هم فرموده اند که کافر عملش ارزنده نیست، کافر، عمل خوب هم بکند عملش ارزنده نیست یعنی ارزش الهی ندارد ممکن است ارزش اجتماعی داشته باشد ولی حساب ارزش اجتماعی غیر حساب ارزش الهی و ارزش معنوی است، ممکن است یک کاری ارزش تاریخی داشته باشد، تاریخ قضاوت می کند به خوب بودن آن، اجتماع قضاوت می کند به خوب بودن آن، فرض کنید کسی برای مردم یک مؤسّسۀ بهداشتی ساخته است، مؤسّسۀ بهداشتی و درمانگاه خوب است دیگر، این درمانگاه به درد مردم می خورد آنجا مریضها می خوابند و درمان می شوند و این خوب است و مردم می گویند بارَکَ الله این مؤسسۀ خیریّه است، آن آدم هم، نیکوکار است امّا ببینیم خدا هم همین طور قضاوت می کند یا خیر؟ خدا ارزش عمل را روی نیت می برد، می بیند انگیزه اش در ساختن این درمانگاه چه بوده؟ انگیزۀ روحی و آن چیزی که در دل، او را واداشته است پول بریزد و درمانگاه بسازد چه بوده؟ آن باعثی که او را بر انگیخته است چه بوده؟ آیا هدف، این بوده که مردم از او تعریف کنند؟ و بگویند: به به! واقعا چه آدم خدمتگزاری است؟ رجال مملکت از او تعریف کنند؟ اَعیان و اشراف از او تعریف کنند؟ مثلاً روزنامه ها بنویسند؟! تو رادیو ها بگویند؟! منظور این بوده است، خب این، ارزش الهی ندارد و هیچ گونه ثوابی هم در نامۀ عملش نوشته نمی شود و چون نیت او، خدا نبوده، ریا بوده (فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوانٍ عَلَيْهِ تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْداً)[[21]](#footnote-21)

(عمل) او همچون قطعه سنگی است که بر آن، (قشر نازکی از) خاک باشد،(و بذرهایی در افشانده شود) و رگباری بر آن ببارد(و همۀ خاک ها و بذرها را بشوید.

 مانند آن سنگی که رویش خاکی بوده و باران تند، می بارد و می شُوید و از بین می برد، و دیگر امکان رشد بذر، در آن خاک نیست انسانی هم که نیّتش توجّه به دنیا و جنبۀ انسانی و بشری دارد موقع مرگ ،این باران مرگ می بارد و هر چه بوده می شوید و از بین می برد این نوع نیت و توجه به دنیا فایده ندارد، این ارزش الهی ندارد، تو انگیزۀ روحیت چه بوده است؟ پس دین حساب ارزش عمل را روی نیت می برد:

(إِنَّمَا الْأَعْمَالُ‏ بِالنِّيَّاتِ‏ وَ لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى)‏[[22]](#footnote-22)

نفرموده: لِکُلِّ امْرئٍ مٰا عَمِلَ ، بلکه فرموده :

(لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى)

یعنی ارزش و شرف انسان، به عمل نیست بلکه ارزش و شرف و هدف انسان همان است که در نیت گرفته است. و گرنه آن مرد آمد در میدان جنگ کشته شد چه بسا یک آدمی را هم می کشت نه کشتنش ثواب داشت نه کشته شدنش هیچکدام چرا؟ چون برای الاغ رفته بود برای رسیدن به ام قیس رفته بود برای خدا که نرفته بود اینجا هم می فرماید که چون نیّت کافر ،هیچ گونه رابطه ای با خدا و آخرت ندارد عملش ارزنده نیست.

عجب فکر غلطی!!

 حالا بعضی ها فکر می کنند که برای خدا چه فرق می کند که این شخص، کار خوب را که انجام داده ولی برای خدا انجام نداده، همان طور که آن آدمی که برای خدا انجام داده به بهشت می رود این را هم به بهشت ببرد ، برای خدا چه فرق می کند؟ این مثل آن است که مثلاً بگوییم که فلان آدم در راه پاریس افتاده او به پاریس می رود برای خدا چه فرق می‌کند این سر از کعبه درآورد؟ برای خدا چه فرق می کند؟ این که مُضحک است، چون کعبه راه مخصوص به خود دارد ،پاریس هم راه مخصوص به خود دارد هر که به راه پاریس افتاد سر از پاریس در می‌آورد و هر که به راه کعبه افتاد سر از کعبه در می آورد این که بگوییم: برای خدا چه فرق می کند؟ معنا ندارد و معقول نیست بهشت رفتن حرکت کردن است، رسیدن و وصول به یک هدف، متفرّع بر حرکت است، و حرکت، متفرّع بر قصد است، کسی که چیزی را باور دارد آن را قصد می کند کسی که قصد آن هدف را کرد به سوی او حرکت می کند کسی که حرکت کرد به آن می رسد ولی کسی که اصلاً بهشت را باور ندارد به خدا و به بهشت اعتقاد ندارد قصد آن ها را نمی کند، قصد که نکرد، به سوی بهشت خدا هم حرکت نمی کند، حرکت هم که نکرد به آن نمی رسد دیگر این معنا ندارد که بگوییم فلان آدمی که اصلاً حرکت نکرده به آن برسد، این معقول نیست، آخر انسان دارد حرکت می کند و معنای به بهشت رسیدن، حرکت است، حرکت ،راه رفتن است، منتهی سیر روحی است، رسیدن به قرب خدا است رسیدن به بهشت، حرکت است تا انسان حرکت نکند به مقصد نمی رسد، وصول به مقصد، فرع بر حرکت است، حرکت، فرع بر قصد است و قصد، فرع بر باور است، باید این چهار تا یعنی باور،قصد حرکت و رسیدن با هم ردیف بشود. من که اصلاً اعتقاد به کعبه نداشته ام، قصد کعبه نمی کنم، قصد کعبه نداشته باشم، به سوی کعبه حرکت نمی کنم، و اگر حرکت نکنم معقول نیست به کعبه برسم مضحک است، حالا بعضی گفته اند: چه مانعی دارد این آدمی که کار خوب کرده به خدا نرسد؟ چرا به بهشت نرسد؟ این آدم اصلاً قصد بهشت نکرده، به سوی آن حرکت نکرده این آدم قصد دنیا کرده و به آن رسیده، قصد الاغ کرده و به آن رسیده، قصد امّ قیس کرده و به آن رسیده، قصد خدا و بهشت نکرده.

چرا کافر به بهشت نمی رود؟

 و لذا می گویند: کافر به بهشت نمی رود چرا؟ چون بهشت رفتن همین طوری نیست،مثلا او را به بهشت پرت کنند، پرت کردن حساب نیست، حرکت کردن و رسیدن به بهشت ملاک است باید حرکت کند تا به آنجا برسد

(إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ)[[23]](#footnote-23)

سخنان پاکیزه به سوی او (خداوند) صعود می کند و عمل صالح را بالا می برد .

به سوی خدا حرکت می کند، بالا می رود، ایمان و اعتقاد بشر، عمل صالح را بالا می برد، عمل صالح را اعتقاد بالا می برد بخواهد عمل انسان، رفعت آسمانی پیدا کند ارزش الهی پیدا کند با اعتقاد باید ارزش پیدا کند، اعتقاد است که عمل انسان را الهی می کند اعتقاد که نشد، عمل، انسان را حیوانی می کند ،هوایی می کند، زمینی می کند، آسمانی نمی کند

(إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ)

البّته در بعضی از روایات هست که افراد کافری بوده اند چون یک نوع رحمتی در قلبشان پیدا بوده است و بدون چشم داشت چیزی، کار خوب می کرده اند تخفیفی در عذابشان پیدا می شود اینها هیچ گونه غرضی هم نداشته اند نه بشر تعریفشان کند نه به پول برسند واقعاً بعضی پیدا می شدند که رحمت در قلبشان سرایت کرده و مردمی هستند که کار خوب را برای کار خوب انجام می دهند، از روایات استفاده می شود که اینها تخفیفی در عذابشان پیدا می شود البته به بهشت نمی روند امّا تخفیف در عذابشان پیدا می شود چه بسا بعضی از کفاّر چون فقط نیکی را دوست دارند، کار نیک را انجام می دهند و ممکن است تخفیف در عذابشان باشد البته از این افراد خیلی کم هستند.

تخفیف در عذاب

در روایت است که در بنی اسرائیل مرد مؤمنی بود که همسایه اش کافر بود، آن مرد کافر نسبت به این همسایۀ مؤمنش خیلی احترام قائل بود، و به او خدمت می کرد فقط دوست داشت که به او خدمت کند، مؤمن هم نبود کافر بود ولی به این همسایۀ مؤمن خیلی می رسید به او احترام می کرد و مشکلاتش را حل می کرد وقتی که این کافر مُرد، در روایت دارد که از خداوند دستور رسید به فرشتگان که در همان جهّنم برزخی، یک خانه ای از گِل بسازند که حرارت آتش به او نرسد در جهّنم باشد امّا حرارت آتش به او نرسد رزق و روزی او هم از خارج آن محیط به او برسد چون اهل برزخ روزی دارند بعد به او گفتند که این در اثر آن خدمتی است که به آن مرد مؤمن کرده ای و لذا جزای این خدمت، تخفیف در عذاب بود. و در روایت دیگری هم هست که مرد عابد مؤمنی در کشور سلطان ظالمی زندگی می کرد و آن سلطان ستمگر در مقام آن برآمد که متعّرض او بشود و او فرار کرد و به یک کشور کفر رفت و وارد بر یک شخص مشرکی شد آن مرد مشرک، آدم خیّر و خوبی بود از او پذیرایی کرد و او را در خانۀ خودش جا داد تا اینکه آن مشرک از دنیا رفت و مُرد بعد از طرف خداوند دستور رسید که ای آتش او را بترسان امّا به او آسیب نرسان جایش طوری شد که از آن آتش، حرارتی به او نرسد و رزق و روزی او هم از خارج به او برسد از امام علیه السلام سؤال کردند یعنی روزی او از بهشت برسد؟! حضرت فرمودند: از جایی که خدا خودش می داند می رسد یعنی نعمت بهشتی بر کافر حرام نمی شود، امّا در عین حال اگر در جهنّم هم بود اگر بنا شد کار خوبی بدون چشم داشت هیچ چیز مادّی داشته باشد تخفیفی در عذابش پیدا می شود. و لذا مرحوم علّامۀ مجلسی رِضوانُ اللهِ تَعالی علیه این روایات را نقل می‌کند و می‌فرماید: ما می توانیم از این روایات استفاده کنیم که بعضی از کفّار جهّنمی، اگر کارهای خیری برای خیر محض، بدون چشم داشت از نظر مادّی انجام داده باشند ممکن است تخفیفی در عذابشان پیدا بشود.

**تخفیف در عذاب**

 و این معنی، منافاتی ندارد با آن آیاتی که می فرمایند:

لا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذاب

عذاب،از آن ها سَبُک نمی شود .

 در عذاب کفّار، تخفیفی داده نمی شود این منافاتی با آن ندارد آن ها مربوط به کفّاری است که هیچ عمل خیری انجام نداده‌اند، امّا این تخفیفِ عذاب، برای آن کفّاری است که در دلشان رحمت بوده است و کار خیری را فقط برای خیر بودنش، انجام داده اند لذا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود که:

 (ابْنِ جُذْعَانَ أَهْوَنَ أَهْلِ النَّارِ عَذَاباً)

این جذعان سبک ترین عذاب کفّار را دارد،یعنی در میان کفار،از همه،سبک عذاب تر است

 گفتند چرا؟ فرمود:

 (إِنَّهُ كَانَ‏ يُطْعِمُ‏ الطَّعَامَ‏.)[[24]](#footnote-24)

چون گرسنه ها را سیر می کرد خلاصه اینها نشان می دهد که نیّت در وجود انسان، چقدر ارزنده است وقتی نیّت خیّر شد، عمل را ارزش می دهد و اگر خیر نشد عمل را بی ارزش می کند.

آنچه نزد خداست، باقی می ماند

ما از خدا می خواهیم در این ماه مبارک رمضان به این مقدار که توانسته ایم عرض بندگی کنیم، لطف و عنایتی کند و این جان‌های ما را یک جان‌های الهی قرار بدهد، گرایش به خدا و آخرت در دل ما پیدا بشود نیّت های ما را اصلاح کند، اعمال خودمان را خالصاً لِوَجهِ الله انجام بدهیم حالا، آدمی که این کارها را انجام می دهد و در دنیا نَفَس می زند و قوای بدنی اش را صرف می کند چرا در راههای غیر خدا و فانی باشد انجام بدهد؟

 (ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باق)‏[[25]](#footnote-25)

آنچه تحویل خودتان و مثل خودتان بدهید از بین می رود ولی اگر تحویل خدا دادید می ماند. آدم نقطه ای را در نظر بگیرد که خرائن السَّماوات وَ الارَض آنجاست

(لِلَّهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الْأَرْض‏)

و خزانه های آسمان و زمین، در سیطرۀ خداست.

آنجا را هدف گیری کند اگر این جوری شد آنوقت در دنیا و آخرت زنده می شود.

شهدای کربلا،تا ابد زنده اند

 شهدای کربلا علیهم السلام در دنیا و آخرت زنده شدند آخر از این گونه کشتارها در دنیا زیاد بوده کشته هایی فجیع تر از کشتار کربلا هم بوده، امّا چطور شده که شهدای کربلا این قدر در دنیا عظمت پیدا کرده اند؟! رفعت مقام پیدا کرده اند؟! در دلها نشسته اند؟! اصلاً اشک چشم مردم مال آنها است، محبّت دلهای مردم، مال آنهاست، آنچه عظمت و جلالت هست مال آنها است چرا؟ برای اینکه وقتی نیّتها خالص بوده و فقط برای خدا قیام کرده اند، هیچ هدفی نداشتند و هیچ چشم داشت هیچ مربوط به امور مادّی نداشته اند، فقط برای خدا بوده و لذا آقایشان وقتی آنها را تربیت می کند چنان پرورش می دهد که زره از بدن بیرون می آورد و با بدن بی زره، مقابل نیزه و شمشیر می رود یعنی چنان ایمانش به خدا محکم شده، چنان یقینش به خدا و آخرت محکم شده که می خواهد زود این قَفَس تن را بشکند و مرغ روح از این قفس پرواز کند و به عالم قدس ارتحال پیدا کند.

مزاح شب عاشورا، در کربلا

 شب عاشورا با هم مزاح می کردند و یکی از آن ها گفت: آیا الآن وقت مزاح است؟ گفت: بله، همین الآن وقت مزاح است، برای اینکه فردا شب با روی سفید به پیشگاه مقّدس پروردگار شرفیاب می شویم، ما فردا شب جشن و سرور داریم پس لازم است امشب هم خوشحال باشیم نه این که غمگین باشیم این راهی که می رویم راه بهشت و راه سعادت و راه شرفیابی به لقاء پروردگار است، خوشا به حال آنها

هَنیئماً لِارباب النعیم نَعیمُهُم

 و لذا وقتی هم که در مقابل امام حسین علیه السلام جان می دادند افتخار می کردند. آن مرد، نیزه بر بدنش خورده بود و در میان خونش دست و پا می زند به سمت امام حسین علیه السلام عرض رو کرد: آقا! به وظیفه ام عمل کردم، از من راضی شدید یعنی تمام خوشحالیش این است که امام حسین علیه السلام از او راضی شود، در لحظۀ مرگ به فکر بچّه اش نیست بالاخره آنها هم زن داشتند، بچّه داشتند تشخّصات دنیایی داشتند اصلاً در آن موقع به فکر بچّه و زن و خانه نبودند تمام هَمَّش این است که آقا! از من راضی شدی یا نه؟حضرت فرمود: نَعَم أَنتَ‏ اَمامى‏ فِي‏ الجَنَّه

بله، تو در بهشت هم، پیشِ رُویِ من خواهی بود. اینها بندگان خالص برای خدا بودند.

**ای دلاور مردان خالص**

 و لذا خدا بزرگشان کرده است امام حسین علیه الصَلوه و السلام در آن لحظات آخر از آن ها قدر دانی می کند و خطاب می کند به آن اجساد آغشته به خون که روی خاکهای کربلا افتاده اند، جوانانش از یک طرف، برادرانش از یک طرف، اعوان و انصارش از طرف دیگر، خطاب می کند :

وَ یا أَبْطالَ الصَّفا، وَ یا فُرْسانَ الْهَیْجاءِ، مالی أُنادیکُمْ فَلا تُجیبُونی، وَ أَدْعُوکُمْ فَلا تَسْمَعُونی؟! أَنْتُمْ نِیامٌ أَرْجُوکُمْ تَنْتَبِهُونَ؟

أَمْ حالَتْ مَوَدَّتُکُمْ عَنْ إِمامِکُمْ فَلا تَنْصُرُونَهُ؟ فَهذِهِ نِساءُ الرَّسُولِ صلى الله علیه و آله لِفَقْدِکُمْ قَدْ عَلاهُنَّ النُّحُولُ، فَقُومُوا مِنْ نَوْمَتِکُمْ، أَیُّهَا الْکِرامُ، وَ ادْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ الطُّغاةَ اللِّئامَ، وَ لکِنْ صَرَعَکُمْ وَاللَّهِ رَیْبُ الْمَنُونِ وَ غَدَرَ بِکُمُ الدَّهْرُ الخَؤُونُ، وَ إِلّا لَما کُنْتُمْ عَنْ دَعْوَتی تَقْصُرُونَ، وَلا عَنْ نُصْرَتی تَحْتَجِبُونَ، فَها نَحْنُ عَلَیْکُمْ مُفْتَجِعُونَ، وَ بِکُمْ لاحِقُونَ، فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ.[[26]](#footnote-26)

ای دلاور مردان خالص و ای سواران میدان نبرد، چه شده است. شما را صدا می زنم ولی پاسخ نمی دهید؟ و شما را می خوانم ولی دیگر سخنم نمی شوید؟ آیا به خواب رفته اید که به بیداری تان امیدوار باشم، یا از محّبت امامتان دست کشیده اید که او را یاری نمی کنید؟ این بانوان از خاندان پیامبرند که فقدانتان،ناتوان گشته اند. از خوابتان برخیزید، ای بزرگواران! و از حرم رسول خدا، در برابر طغیانگران پست، دفاع کنید . ولی به خدا سوگند، مرگ، شما را به خاک افکنده ، و روزگار خیانت پیشه با شما وفا نکرده و گرنه هرگز از اجابت دعوتم کوتاهی نمی کردید و از یاریم دست نمی کشیدید، آگاه باشید ما در فراق شما سوگواریم و به شما ملحق می شویم .

ای قهرمانان میدان صدق و صفا ، این کلمة ابطال و الصفا که امام حسین علیه السلام می فرماید، نشان می دهد که مقام آن ها تجلیل می کند ، ای قهرمانان میدان صدق و صفا و وفا یا فرسان الهیجاء ای سواران میدان نبرد چه طور شده خوابیده اید؟ من شما را صدا می کنم امّا جوابم نمی دهید؟ یعنی آیا مصیبت بر شما نازل شده است؟ آیا اجساد شما آغشته به خون روی خاکهای گرم کربلا افتاده؟ امّا خبر ندارید که زنان و دختران من، در شُرُف اسارتند آیا می توانید بر خیزید و حرمسرای پیغمبر را از دست اعداء نجات دهید؟

1. الکافی، ج2 ، ص84- [↑](#footnote-ref-1)
2. منوی، اسم مفعول از نیّت است، یعنی آنچه مورد نیت واقع شده [↑](#footnote-ref-2)
3. مأدی بِهِ یعنی آن عملی که انجام داده است،مَأدی، اسم مفعول از مصدر ادا است و سه حروف اصلیش ا د ی می باشد [↑](#footnote-ref-3)
4. علل الشرایع ج2ص524 [↑](#footnote-ref-4)
5. همان - [↑](#footnote-ref-5)
6. زاد المعاد مفاتیح الجنان ص407- [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره ی حجر آیه 99- [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره ی مدثر آیات 40تا 47- [↑](#footnote-ref-8)
9. سورۀ مدثر آیۀ 47- [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره ی صافات آیات 103تا 105- [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره ی صافات آیات 103تا 105- [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره ی حج آیه 37- [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره ی زمر آیه 15- [↑](#footnote-ref-13)
14. سوره ی یوسف آیه 20- [↑](#footnote-ref-14)
15. ترقّی [↑](#footnote-ref-15)
16. نهج البلاغه صبحی ص556- [↑](#footnote-ref-16)
17. سوره ی نساء آیه 100- [↑](#footnote-ref-17)
18. مصباح الشریعه ص53- [↑](#footnote-ref-18)
19. من کانت همته ما یدخل بطنه کانت قیمته ما یخرج منه .

هر که همّتش چیزی باشد که وارد شکمش می شود، ارزش او به اندازۀ همان چیزی است که از شکمش خارج می شود.

میزان الحکمه جلد 13،صفحه 51 به نقل از غررالحکم،حدیث 8830. [↑](#footnote-ref-19)
20. مولوی،مثنوی معنوی ،دفتر دوم [↑](#footnote-ref-20)
21. سوره ی بقره آیه 264- [↑](#footnote-ref-21)
22. مصباح الشریعه ص53- [↑](#footnote-ref-22)
23. سوره ی فاطر آیه 10- [↑](#footnote-ref-23)
24. بحار الانوار ج8ص316- [↑](#footnote-ref-24)
25. سوره ی نحل آیه 96- [↑](#footnote-ref-25)
26. مکالی السبطین جلد 2،صفحه 17 و 18 [↑](#footnote-ref-26)